

## پاسخ به سؤال رفیق اصغر ایزدی

رفیق اصغر ایزدی صرفاً بخاطر آن که من در پیش‌نویس اساسنامه اصطلاح «سانترالیسم دموکراتیک» را به کار نبرده‌ام، گمان بر حذف آن برده و یادآوری کرده است که در تمامی طول حیات سازمان و در تمامی اساسنامه‌ها و دیگر اسناد تشکیلاتی نقد و نفی آن بمشابه یک نگرش لیبرالی مذموم شمرده می‌شده؛ و سؤال کرده است که آیا حذف این اصل و جایگزینی آن با «گفتمان مفهوم دموکراسی تشکیلاتی» آیا بر کدام نقد نظری استوار است؟ و که با حذف این اصل، آیا می‌توان خود را هم چنان مدافع یک تشکیلات لنینی دانست و یا آن را باید خداحافظی با تشکیلات لنینی قلمداد کرد؟

من، با این تذکر که پیش‌نویس مورد بحث، به امضای من است و مادام که تصویب نشده است، مسئولیت آن با من خواهد بود و من باید به نام خودم به پرسش رفیق اصغر پاسخ می‌دهم، از پاسخ به سؤال رفیق اصغر آغاز می‌کنم :

نقطه عزیمت من این نیست که تشکیلات باید لنینیستی باشد یا غیر از آن. من از اینجا حرکت نمی‌کنم که چه بکنم تا روح لنین از من راضی بشود؛ برای من آنچه مطرح است این است که تشکیلات ما چگونه باید باشد تا با توجه به واقعیت‌های وجودی‌اش و وظائفی که دارد، با آموختن از تجربیات، و در تناسب با ادعاهائی که دارد، بتواند پاسخگوی انتظارات از خودش باشد و موفق عمل کند؟ امروزه تحول تشکیلات را همانقدر می‌توان در تشکیلات لنینی و عصر لنین متوقف و منجمد کرد که تاکتیک‌های جنگی را در تاکتیک‌های نبوغ آسای ناپلئون و عصر جنگهای ناپلئون.

در هر حال، من نه در پی آن بوده‌ام که از «سانترالیسم دموکراتیک» مورد نظر رفیق اصغر دفاع کنم، و نه قصد حذف سانترالیسم دموکراتیک را داشته‌ام. من همچنین، برخلاف استنباط رفیق اصغر، «گفتمان مفهوم دموکراسی تشکیلاتی» را «جایگزین» سانترالیسم دموکراتیک نکرده‌ام؛ و اصلاً نمی‌دانم که رفیق، این عبارت «گفتمان مفهوم دموکراسی تشکیلاتی» را از کجا در آورده است؟ موضوع به سادگی عبارت از این است که من بدون مقید کردن خود و اساسنامه به اصطلاحی که تعبیر بسیار مختلفی از آن وجود داشته و دارد (همچون اصطلاح «دیکتاتوری پرولتاریا» که رفیق اصغر هم آن را مثال زده است) کوشیده‌ام که ضرورت دموکراسی و ضرورت تمرکز اراده (سانترالیسم) را برای کار هماهنگ تشکیلاتی توضیح داده و رابطه متقابل آن‌ها را بیان کنم. برخلاف استنباط رفیق اصغر، من نه از فقط دموکراسی تشکیلاتی، بلکه از دو اصل به هم پیوسته در زیر فصل «اصول تشکیلاتی» حرف زده‌ام: دموکراسی تشکیلاتی؛ و اراده واحد تشکیلاتی. اگر درست دقت شود، هم دموکراسی مورد تأکید است، و هم سانترالیسم. در این پیش‌نویس، همانقدر که بر دموکراسی تکیه شده، بر تمرکز هم تأکید شده است. در حقیقت بجای به کاربرد اصطلاح پر از مناقشه «سانترالیسم دموکراتیک»، آنچه را که من از

سانترالیسم دموکراتیک و از رابطه دموکراسی و سانترالیسم می فهمم، روی کاغذ آورده ام؛ و به عبارت دیگر، ترجیح داده ام بجای اصطلاح چند معنایی و چند پهلو، مفهوم و مضمونی از آن را که درست می دانم بیان کنم.

اما در رابطه این یادآوری رفیق اصغر که « در تمامی طول حیات سازمان و تمامی اساسنامه و دیگر اسناد تشکیلاتی، نقد و نفی « سانترالیسم دموکراتیک» بمثابة یک نگرش لیبرالی مذموم شمرده می شد»؛ و این سؤال که این «حذف» آن در پیش نویس جدید «بر کدام نقد نظری استوار است؟»، لازم می دانم متقابلاً به رفیق اصغر یادآوری کنم که نقد «سانترالیسم دموکراتیک» در راه کارگر سابقه دارد؛ و تا جایی که به من و به این پیش نویس مربوط می شود، مفهومی که من امروز از دموکراسی و تمرکز و رابطه آن ها در مقابل مفهوم سربازخانه ای از این اصطلاح در این پیش نویس بیان کرده ام، در خطوط کلی و اولیه اش بر نقدی استوار است که من درست دوازده سال پیش ( در ۱۶ خرداد ۱۳۷۰؛ سه ماه قبل از کنگره اول) در نقد پیش نویس کمیسیون اساسنامه نوشته بودم. برای آن که به حافظه رفیق اصغر کمک کرده باشم، فصل مربوط به نقد «سانترالیسم دموکراتیک» را از آن نقد ۸۷ صفحه ای عیناً ضمیمه می کنم.

برهان ۲۵ ژوئن ۲۰۰۳



در فرمولندی کمیون اس‌کنانه، ما از کلمات با «تبعیت ارگان‌های پائین‌تر از ارگان‌های

بالا‌تر» مواجیم - که هیچ دلیلی بجز «بالا‌تر» بودن برای این تبعیت، هیچ شرط و محدودی برای این تبعیت ذکر نمی‌کند و تبعیت مطلق را القا می‌کند (و این جوهر سانس‌الیم در پیش‌نویس کمیون است) و از طرف دیگر این سانس‌الیم، به این دلیل دموکراتیک است که حق مباحثه و انتقاد و خودفتماری در سطح داخلی و عملی می‌دهد. در واقع، سانس‌الیم در پیش‌نویس کمیون، عبارت است از رهبری لازم‌الاطاعه؛ و دموکراسی عبارت است از حقوق رهبری شوندگان.

هم با استدلال نظری می‌توان ثابت کرد و هم تجربه اخواب کمونیست نشان داده است که این نوع از سانس‌الیم، حتی با همین مفهوم ناقص و ابتدائی از دموکراسی حزب در تناقض می‌افتد و به راحتی نمی‌تواند با آن کنار بیاید.

حقوق تبعیت از ارگان‌های بالا‌تر، سنده حقوقی درک ما از مقوله رهبری است؛ و درک از سانس‌الیم هم بر درک از مقوله رهبری انطباق دارد.

تعبیری از رهبری یا ارگان رهبری وجود دارد که بر طبق آن، ارگان‌های رهبری (از اصول واحد یا به تاکتیک نثر، و از یک‌جمله منطقی‌ای گرفته تا یک‌جمله نثری) سیاست و خط‌مشی‌ها را تعیین می‌کند، تقسیمات لازم را می‌گیرند، و برای اجرا به ارگان‌های پائین‌تر و تفویضات ابلاغ می‌کنند. تقسیمات ابلاغت ارگان‌های رهبری، «دستور تفویضات» تلقی می‌شوند و چون درباره آنها، تضعیف سانس‌الیم و در حکم انضباط شکنی پذیرفته می‌شود. در این تعبیر از سانس‌الیم، حق بدین و طبیعت هر ارگان رهبری دانسته می‌شود که هر سیاست و هر تقسیم ارگان‌ها و تفویضات‌های پائین‌تر را که خود با آن مخالف باشد «وتو» کند و بدین و طبیعتی تلقی می‌شود که ارگان‌ها (و بالطبع تفویضات‌های) پائین‌تر، از ارگان‌های بالا‌تر تبعیت کنند.

قطعا چنین تعبیری از رهبری می‌تواند تأمین‌کننده سانس‌الیم باشد، یعنی برنامه‌ای واحد و سیاستی یکدست را به اجرا بگذارد؛ اما چنین سانس‌الیمی نه تنها با سانس‌الیم دموکراتیک تضاد دارد، بلکه حتی دموکراسی بعضی حقوق رهبری شوندگان را نیز نمی‌تواند بطور طبیعی تأمین کند و این حقوق تا جایی که وجود داشته باشند نه بعنوان همزاد طبیعی و ناگزیر سانس‌الیم، بلکه در کشاکش با آن و در نتیجه فشارهای مستقیم یا غیر مستقیم، بر ارگان‌های رهبری تحمیل می‌شوند و به همین دلیل نیز مدام از طریق ارگان‌های رهبری نقض می‌شوند زیرا با این تعبیر از رهبری، این حقوق در عمل، اختیارات رهبری را تقسیم و تضعیف می‌کند و انضمام وظیفه رهبری جز با نقض عملی حقوق برکمت شناخته شده، ممکن نمی‌شود. کافی است حق نامحدود ارگان‌های رهبری در و تو کردن سیاست و تقسیمات ارگان‌های پائین‌تر را در کنار فرمول «تبعیت ارگان‌های پائین‌تر از ارگان‌های بالا‌تر» بگیریم تا بلافاصله توخالی بودن

تعمیم لقب رهبری به همه کلمه‌ها جز کلمه نوزی که بالاترین ارگان رهبری است، آشکار شود. در این <sup>۳۱</sup> تعبیر از رهبری، رهبری عملاً و اساساً در کلمه نوزی خلاصه می‌شود؛ خود تمامی تشکیلات و ارگان‌ها در امور داخلی و وظائف ملی‌شان دائماً با در حالت‌های از طرف بالاتر تقصیر می‌شود و در حالت‌های نظارت را می‌گیرد. مباحثه و نظردهی و انتقاد از طرف محافظان در چارچوب چنین تعبیری از رهبری حتی اگر برسمیت شناخته شده باشد، در عمل مداخله در اختیارات رهبری و تضعیف آن تلقی خواهد شد؛ با سوءظن و اکراه تحمل خواهد شد و در حیات واقعی عزت‌ناپذیری واقعی نخواهد بود. در چنین قضای، طبیعتاً نسبت به قدرت تشخیص و صلاحیت انتساب کردن یا نینسب‌ها هم اعتمادی وجود نخواهد داشت و گرایش به انتساب از بالا، حق انتساب از پایین را تحت الشعاع خود قرار خواهد داد. این تعبیر از سائترالیسم، به سائترالیسم نظامی نزدیک‌تر و شبیه‌تر است که در آن، سائترالیسم از طریق تعقیبات ساده و فرماندهان و صدور فرامین عمل می‌شود و البته در یک ارتش دموکراتیک به سرعزبان و در صداران و افسران خبر ممکن است در محدوده اداره آسایشگاه و آشپزخانه و غیره اختیارات داده شود و تشکیل کلمه‌های برای ارتق و تقصیر مسائل پیش یا احاطه به رسمیت شناخته شود.

چنین سائترالیسی، نه دموکراتیک، بلکه بوروکراتیک است؛ و اگر به این شکل مطلق و افراطی عمل نشود و در "شرکت دادن" اعتماد حیا جزئی انعطاف‌پذیری نشان دهد، لقب نجیبانه‌تر "فوق سائترالیسم" را می‌گیرد. مادام که فرمول "تبعیت ارگان‌های پایین‌تر از ارگان‌های بالاتر" بصورت مطلق و بی‌قید و شرط بکار برده می‌شود؛ مادام که این فرمول بیان‌دهنده است بر این اعتقاد غیررسمی ولی نافذ در ضمیر ما که: "و تویی هر تقییمی حق برده‌ی ارگان رهبری است"؛ و بلاخره مادام که در مبانی سائترالیسم دموکراتیک، ارگان‌های رهبری به‌وسیله مجامع عمومی و مجامع نوبت‌مان تشکیلاتی، مرجع‌های مستغزایی و تقسیم‌گیری شناخته شوند، هر اندازه هم که بر خود تمامی تشکیلات تأکید شود و بر دموکراسی تشکیلاتی تأکید می‌شود، باز هم در عمل جز "فوق سائترالیسم" محصولی برداشت نخواهد شد. و این درست کاری است که کمیسون اسانده در پیش‌نویس خود کرده است و هر چند دموکراسی تشکیلاتی را انبیا و آسنا از ظلم نینداخته، ولی از اعتبار انداخته است! این پیش‌نویس، سائترالیسم بوروکراتیک را پیشینهاد می‌کند که حقوق اعضا و خود تمامی تشکیلات را برسمیت می‌شناسد - ولی همانقدر که تقسیم مدام با آن در تناقض می‌افتد - به زبان خودمانی، این، پیش‌نویس اسانده، نسبت‌کننده "فوق سائترالیسم" است که اگر چه می‌گویند دموکراسی تشکیلاتی را جاری می‌کند، اما مثلاً به "فوق سائترالیسم" این تلاش را می‌کند. فوق سائترالیسم به سادگی عبارت است از ظلم نینداختن دموکراسی در مقابل سائترالیسم، ولی از اعتبار انداختن آن در مقابل سائترالیسم؛ و پیش‌نویس مورد بررسی نشان می‌دهد که کمیسون

۳۲ اسنامه با در جازدن در تعبیری غلط و نامناسب از سائترالیم دموکراتیک، توفیق شده است  
که قدس جدید اصلاح اصول و سکتها حزبی به جلو بردارد و نشان از درس آموزی واقعی از  
تاریخ اغراب کمونیست در جهان و همچنین از تاریخ اغراب و سازمانهای چپ ایرانی و از جمله خودمان  
نظا هر کند.

کمیسیون اسنامه کوشیده است با افزودن "بر حقوق دموکراتیک اعضا و تشکیلات"،  
اسنامه را دموکراتیکتر کند. اما اشکال اصلی در این است که سائترالیم دموکراتیک با افزودن  
دموکراسی بر سائترالیم حاصل نمی شود. سائترالیم دموکراتیک، سائترالیم با اضافه دموکراسی نیست  
که با کم و زیاد کردن غلظت یکی، تعادل مطلوب بدست آید. آنچه گویا با پذیرفتن و افزودن این  
نسبت یا آن نسبت از حقوق دموکراتیک اعضا و تشکیلات، سائترالیم به همان نسبت دموکراتیک  
می شود، عمیقاً از درک بودوکراتیک از سائترالیم دموکراتیک ناشی می شود؛ درکی که بر حسب آن گویا  
سائترالیم عبارت است از آنچه سیاستمداری و تقسیم گیری، اسامی و اختصای ارگان های رهبری  
است؛ و نیز گویا این سائترالیم وقتی دموکراتیک می شود که ارگان های رهبری قبل از سیاستمداری و تقسیم گیری  
به اعضا و تشکیلات هم امکان مباحثه و ابراز نظر بدهند، از اطلاعات و پیشینه های آنان بهره ببرند، از  
نظرات مسوولان مطلع شوند و با صلاح، یاد دریافت داده های اطلاعاتی و روانی از ایشان،  
به سیاستمداری و تقسیم گیری در بالا بپردازند. مطابق درک بودوکراتیک از سائترالیم دموکراتیک،  
سائترالیم یعنی آنچه ارگان های رهبری حیات حزب را در اختیار داشته باشند؛ و سائترالیم -  
دموکراتیک هم یعنی که رهبران، اعضا و ارگان های رهبری شونده را در حیات حزب "شرکت دهند".  
البته می توان برای دفاع از سائترالیم بودوکراتیک و یا برای در جازدن در "فوق سائترالیم"  
اللائل و توجیهاتی داشت از قبیل: شرایط مبارزه محض، عملی نبودن دموکراسی بیشتر در محاصره پلیس؛ خطر  
و ارتق و گسترش لبرالیزم، یا محدودیت اطلاعات و فقدان اشرف به مجموعه جوانب و مسائل، و ضعف  
بودن صلاحیت در توده اعضا نسبت به کارهای رهبری برای سیاستمداری و تقسیم گیری؛ حفظ زندگی  
و همانقت از تبدیل حزب به باشگاه بحث... و یا هر دلیل و توجیه دیگری. حقیقت این است که این  
شرایط و این خطرات در اینها و آنها و با این یا آن درجه همیشه وجود دارند و پابندی به ضرورت  
تداوم مبارزه ممکن است در هر نقطه و هر زمان منقضی، سائترالیم دموکراتیک را به ناگزیر به این یا آن اندازه  
تقص و محذوش کند. بحث بر سر این نیست که ما شرایط واقعی مبارزه را در نظر بگیریم و خود مبارزه را فدای  
فرمالیسم کنیم. اما باید درک درسی از خود سائترالیم دموکراتیک داشته باشیم و به غلط سائترالیم  
بودوکراتیک و "فوق سائترالیم" را سائترالیم دموکراتیک و انمود نکنیم، و گرنه تخطی از سائترالیم -  
دموکراتیک را نه مثلاً و اصلاً با عنوان تدریس مکرره و ناگزیر ولی موقت در تک وضعیت منقض، بلکه بعنوان "اصول

تفکیک‌های سازمان" در نظر خواهیم گرفت و آن را به اصلی اساسنامه‌ای تبدیل خواهیم کرد. همانگونه که کمیسیون اساسنامه کرده است.

سائترالیم دموکراتیک، به اعتقاد من مؤثرتر دو چیز مستقل از هم، یکی سائترالیم و دیگری دموکراسی نیست که بتوان جدا از هم نیز تصورشان کرد؛ بلکه این یک ذات تفکیک ناپذیر است که در آن هیچکدام از دو وجه سائترالیم و دموکراسی بدون یکدیگر موجودیت و موضوعیت ندارند. دموکراتیک، ذات و ماهیت سائترالیم است و نه صفت عارضی آن. سائترالیم دموکراتیک در عین حال معنی دموکراسی سائترالیزه است و در تعبیر مورد کراتیک از سائترالیم دموکراتیک، دردت همین معنی است که مورد افکار قرار می‌گیرد.

سائترالیم «یک تعریف کلی عبارت است از عزیمت از برنامۀ واحد، تبعیت از خطا می واحد و تعقیب یک راستای واحد؛ و هماهنگی و همسویی کلیه برنامه‌ها، سیاست‌ها و تصمیمات در همه سطوح حزب، با برنامه‌ها و سیاست‌ها و تصمیمات رده‌های بالاتر. در تعریفی دیگر می‌توان گفت سائترالیم عبارت است از تبعیت از سلسله مراتب تصمیمات در حزب.

بر پایه این تعریف، سائترالیم دموکراتیک باید عبارت باشد از: تبعیت از سلسله مراتب تصمیمات دموکراتیک در حزب.

اما تصمیمات دموکراتیک در حزب، تصمیمات مجامع عمومی و مجامع نمایندگان آنهاست. سلسله مراتب تصمیمات دموکراتیک حزبی عبارتند از تصمیمات مجامع عمومی تشکیلات و تصمیمات مجامع نمایندگان تشکیلات یعنی کنفرانس‌های محلی، کنفرانس‌های منطقه‌ای، کنفرانس‌های سراسری (عمومی) و بالاتر از همه، تصمیمات کنگره حزب.

کنگره، کنفرانس‌های سطوح مختلف و مجامع عمومی تشکیلات و پس از سیاست‌گذاری و تقسیم کار، به انتخاب کمیته (کمیته مرکزی یا کمیته منطقه‌ای یا شهری و...) و یا بود و یا مسئول می‌پردازند. این نهاد‌های منتخب، ارگان‌ها یا ارگان‌های رهبری نامیده می‌شوند که البته سلسله مراتب ارگان‌ها را تشکیل می‌دهند.

سائترالیم دموکراتیک را تبعیت از فقط سلسله مراتب سیاست‌ها و تصمیمات مسئولین ارگان‌ها رهبری تعبیر کردن، با تعبیر آن اساساً بعنوان تبعیت از سلسله مراتب سیاست‌ها و تصمیمات مراجع دموکراتیک که این مسئولین ارگان‌ها را انتخاب کرده‌اند، زمین تا آسمان با هم فرق دارند و نتایج ساختاری و کارکردی کیفی متفاوت و حتی متضادی را به بار می‌آورند. با غرکیت از حرکت از این دو تعبیر، معانی بسیار متفاوتی از مقولات "رهبری"، "دستور تشکیلاتی"، "حق و توازن تصمیمات"، "خودمختاری تشکیلاتی"، "تبعیت از ارگان‌های بالاتر" و از "اختیارات ارگان‌های رهبری" نتیجه می‌شود. برای

۳۴  
تشریح این تفاوت، من بحث را با پاسخ به این سئوال دنبال می‌کنم که اگر سیاست‌گذاری برنامه‌ریزی و تقسیم‌گیری در سطوح مختلف حزب از اختیارات کنگره، کنفرانس و مجامع عمومی است پس ارگان‌های رهبری منتخب آنها چگونه است؟ و اطلاق ارگان‌های رهبری به آنها چه معنی دارد؟ دلیل وجودی این ارگان‌ها چیست؟ منشأ و حدود اختیارات آنها کدام است؟

مجامع عمومی تشکیلاتی و مجامع نمایندگان یعنی کنفرانس و کنگره‌ها پس از سیاست‌گذاری، برنامه‌ریزی و تقسیم‌گیری، به ناگزیر منحل می‌شوند چون نهادی دائمی نیستند. و به این دلیل نمی‌توانند خودشان مستقیماً بر تصمیماتشان باشند. آنان از میان خود ارگان‌های رهبری را انتخاب می‌کنند تا سیاست‌هایشان را جاری سازند. تصمیماتشان را به اجرا در آورند، و برنامه‌هایشان را به پیش ببرند. این است دلیل وجودی ارگان‌های رهبری. از کمیته مرکزی گرفته تا کمیته‌های مناطق و از کمیته‌های شهری گرفته تا لایحه و یا مسئولیت تشکیلات پایه. از منطق وجودی این ارگان‌ها نتیجه می‌شود که آنها ارگان‌های اجرائی‌اند؛ آنها نه مرجع سیاست‌گذاری و تقسیم‌گیری برای تشکیلات‌های تابعه خود، بلکه خود تابع سیاست‌ها و تصمیمات آنها‌اند.

اما اگر این ارگان‌ها ارگان‌های اجرائی‌اند، پس چرا به آنها ارگان‌های رهبری گفته می‌شود؟ در حقیقت، اجرائی یا رهبری بودن این ارگان‌ها نسبی است. آنها نسبت به تصمیمات محلی که آنهاشان کرده است، مجری‌اند؛ ولی بعنوان مجری این تصمیمات، نقش رهبری دارند.

رهبری این ارگان‌ها به چه معنی است؟ به این معنی است که آنها مسئولیت و مأموریت هدایت تشکیلات و نیز ارگان‌های رده‌های پایین‌تر را در مسیر برنامه و سیاست و مصلحت‌ها که مجری آن هستند دارند. رهبری این ارگان‌ها یعنی اینکه آنها باید ضامن آن باشند که برنامه‌های هر یک از تشکیلات‌های رده پایین‌ترشان به سهم خود چیزی از نقشه عمومی برای پیاده کردن برنامه فراتر نرود بلکه آنها مسئول اجرائی‌اش هستند و هم‌طور آنها باید ضامن الطباق و هم‌پوشی تصمیمات و سیاست‌های این تشکیلات با سیاست‌ها و تصمیمات رهبری باشند که خود اجرائی‌اند و شرط اول و پایه‌ای این رهبری آن است که خود این ارگان‌ها در نسبت و بهرچون و چرا تابع سیاست‌ها و تصمیمات آنها باشند. رهبری این ارگان‌های اجرائی معنای جز سانسور الزامه کردن تصمیمات دیگران با مجامع تقسیم‌گیری ندارد و آنها حق ندارند نظرات و تمایلات خود را جاگزین تصمیمات و تمایلات این مجامع ساخته و تشکیلات‌های تابعه را با نظرات و تمایلات خود سرانده‌ها کنند. مسخ معنای سانسور الیم و رهبری در بسیاری از احزاب کمونیست، حتی از رهبری خود سرانده ارگان‌های رهبری فراتر رفته و بصورت رهبری فردی و جاگزینی اتوریته شخصیت‌ها در آمد و کنفرانس‌ها و کنگره‌ها عملاً به دگورهای تشرفاتی تبدیل شدند. در انتقاد حزب کمونیست شوروی از کیش شخصیت استالین



برای احیای سائر السیم دموکراتیک در مقابل رهبری فردی فرمول "رهبری جمعی و مسئولیت فردی" <sup>۳۵</sup> گذاشته شد. تحقق این فرمول یا این اصل بهیچ وجه برای احیای سائر السیم دموکراتیک کافی نبوده و نخواهد بود. این فرمول حد اکثر می تواند رهبری جمعی در ارگانها را تأمین کند ولی نمی تواند مانع از خود رأیی "جمعی" آنها و از اثر انداختن تصمیمات مجامع عمومی و مجامع نمایندگان در جمعیت باشد. برای صافت از چنین چیزی باید با صراحت و تفهیم های لازم، با القای عمل این ایده غیر رسمی مقابله و مبارزه کرد که گویا ارگان رهبری در فاصله دو اجلاس جمعی که آن را انتخاب کرده است، حق دارد بیای آن مجمع و به نیابت از آن تصمیم بگیرد! این ایده را به آن جهت غیر رسمی می نامیم که معمولاً با این صراحت فرموله و بیان نمی شود بلکه در قالب جملاتی دو پهلو و قابل تفسیر و از طریق متولیان تعریف نشده بیان می گردد. این بیانات گذار و تفسیر بردار، در عمل غالباً به غضب اختیارات مجامع مذکور توسط ارگانهای رهبری منجر می شوند و در جریان فعالیت عملی روزمره، آنچه به حساب نمی آید و رعایت نمی شود و به فراموشی عمومی سپرده می شود مصدقات مجامع دموکراتیک تقسیم گیری است و آنچه به کمر می نشیند و حرف آخر به حساب می آید نظرات و دستور العملی بیجا و بیبای ارگان های بالاتر است.

درست است که هر کلمه ای در فاصله دو اجلاس جمعی که آن را انتخاب کرده، رهبری ارگانها و تفهیمات های پائینتر را بر عهده دارد و حق تقسیم گیری دارد، اما اگر معنی محدودده های این رهبری روشن و تعریف شده نباشد و محدودیت ها و شرایط تقسیم گیری صراحت نیافته باشد، القای این ایده که گویا ارگان های رهبری قائم مقام تمام الاختیار جمعی که آنها را انتخاب کرده اند هستند و در عذاب آنها از اختیارات اخلاقی آنها برخوردارند، محمل ها و توجهیهات قانونی و اساسنامه ای خواهد یافت.

انگیزه سائر السیم دموکراتیک تقصیبات ذات گفانه ای دارند و نمی توان آنها را از یکدیگر جدا کرد. در جبهات نا پذیر و جد اجرائی و وجه رهبری ارگان های رهبری تجزیه می یابد. سلب اختیارات رهبری از جانب ارگانها، اعمال سائر السیم را نامعین می کند و تقویت اختیارات اخلاقی مجامع عمومی و مجامع نمایندگان به آنها، دموکراتیک تقصیبات را نابود می سازد. تفهیم حقوق سائر السیم دموکراتیک، مستلزم آن است که در اساسنامه، از یک طرف با صراحت اعلام شود: اختیارات اخلاقی مجمع تقسیم گیری به ارگانها نهدن و مسئولین اجرائی منتخب این مجامع تا امل انتقال و تفویض نیست؛ و از طرف دیگر اختیارات اجرائی این ارگانها که همانا اختیارات رهبری آنهاست با صراحت و قطعیت مشخص شود.

وقتی روشن شد که یک ارگان رهبری در فاصله دو نشست جمعی که آن را انتخاب کرده، از جانب آن مجمع تقسیم نمی گیرد بلکه فقط و فقط رهبری تصمیمات آن در فاصله دو نشست است، آنوقت منطبق و چوری نشست دوم نشست های بعدی آن مجمع و بویژه منطبق بر ترازوی مجامع فوق العاده علم روشن می شود. اگر به ارگان منتخب حق داده شود که در فاصله دو نشست مجمع تقسیم گیری، از جانب

این مجمع تقسیم بگردد، ضرورت تشکیل منظم مجمع در فواصل معین نفس زنده و عملاً به ارگان

منتخب امکان داده می شود که خود را جایگزین این جامع کند. منطق دعوت مجمع فوق العاده نیز شاهی است بر آنکه ارگان رهبری از حق تقسیم گیری بجای مجمع که آنهاش کرده نمی تواند برخوردار باشد و زمانی که در فاصله دو مجمع، با مسئله ای مواجه می شود که تقسیم گیری در باره آن از اختیارات مجمع مربوط است و امکان انتظار نداشت عادی بعدی مجمع هم وجود ندارد. بجای تقسیم گیری مستقیم از جانب آن مجمع، مؤلف به دعوت مجمع فوق العاده برای کسب تکلیف می شود. حق تقسیم گیری ارگان از جانب مجمع تقسیم گیری در فاصله نداشتن آن از شرایط دلایل دعوت جامع فوق العاده را از بین می برد و در عمل هم به العفویت در می آید که ارگان برای تقسیم گیری در مورد مسائلی که جزو اختیارات اخص مجمع تقسیم گیری است یا خود سرانه تقسیم می گیرند، یا اگر توان تقسیم گیری نداشته باشند، از ارگان بالاتر کسب تکلیف می کنند و به این ترتیب، ارگان بالاتر بجای مجمع تقسیم گیری پائین تر از خود را می گیرد.

و اما در این رابطه که اختیارات یک ارگان رهبری کدام است، باید از این نقطه حرکت کرد که این اختیارات رهبری، همانا اختیارات اجرائی ارگان است؛ یعنی محدود است به اختیاراتی که برای جاری کردن سیاست ها، به اجراء در آوردن تصمیمات و پیش بردن برنامه ای که مجری آن است ضروری اند. هر ارگان رهبری برای اجرائی وظایفی که مجمع تقسیم گیری بر عهده اش گذاشته باید از اختیارات زیر برخوردار باشد:

- ۱- آزادی عمل در سازماندهی اجرائی مصوبات مجمع.
- ۲- حق ارزیابی اوضاع سیاسی و اجتماعی و موضوع گیری رسی در قبال رویدادهای محیط فعالیت تشکیلاتی تابعه - تا جائی که این موضوع گیری، ارگان های بالاتر استعزاد نکند و سیاست های عمومی تر را محدود نسازد.
- ۳- اتخاذ تأتیک های متناسب با این ارزیابی و رویداد برای پیشبرد و ادع بنیانه تر مصوبات مجمع.
- ۴- بررسی برنامه و مصوبات دوره ای مجامع عمومی تشکیلاتی تابعه یا مجمع نهادهای برگزیده پائین تر؛ باطل و بی اعتبار کردن هر برنامه و سیاست و تقصیری که با برنامه و سیاست و تصمیمات عمومی تر و فراگیرتر مجمع تقسیم گیری رده های بالاتر و نیز ارگان های بالاتر مغایرت یا مخالفت داشته باشند؛ و در صورت عدم مغایرت و مخالفت، تصویب آنها.
- ۵- سازماندهی مباحثات حول موضوعات محدود به عرصه و مخالف و محیط فعالیت تشکیلاتی تابعه.

هنگامی که یک مجمع تقسیم گیری، ارگانی را برای به اجراء در آوردن مصوبات آنهاش می کند، در حقیقت با این انتخاب، اختیارات اجرائی مذکور را به آن تفویض می کند، و تفویض این اختیارات در عین حال به این معنی است که این مجمع تقسیم گیری، علیه تشکیلاتی و احفنا تابعه را مکلف به تبعیت از این ارگان

باروشن شدن اختیارات ارگان های رهبری، مسائل حق و ونوی رهبری، تبعیت ارگان های پائین تر از ارگان های بالاتر و خود مختاری تشکیلات و ارگان های چگونه باید پاسخ داده شوند؟

باید در نظر داشت که سلسله مراتب ارگان های سلسله مراتب رهبری را تشکیل می دهد و اگر بنا باشد یک ارگان مفروض به این دلیل که بر فراز سطوح متعددی قرار دارد، در همه این سطوح به مداخله مستقیم بپردازد، اختیارات رهبری ارگان های مربوط به این سطوح پائین را سلب کرده و موجودیت آنها را بی مورد ساخته است. ولی اگر بناست که هر سطحی دارای یک ارگان رهبری باشد و سلسله مراتب رهبری معنی و کارکرد داشته باشد، پس ارگان بالاتر حق ندارد بیواسطه ارگان و ارگان های تحت رهبری خود به سازماندهی و سیاست زاری و رهبروزدهی و تقسیم گری بپردازد؛ همچنین حق ندارد مسائل و اختیارات خود با تشکیلات های سطوح پائین تر را با دور زدن ارگان های رهبری یا مسئولین آنها، بطور مستقیم و راستا حل و فصل کند. به رسمیت شناختن سلسله مراتب رهبری، به رسمیت شناختن محدودیت اختیارات هر ارگان رهبری در برابر تشکیلات و ارگان های رهبری رده های پائین تر خود است. این محدودیت چنین شخص می شود که هر ارگان رهبری در رابطه با تشکیلات و ارگان های رهبری رده های پائین تر، در محدوده ملزم ساختن آنان به تبعیت از مصوبات عمومی تر و فرآیند تر جمیع تقسیم گری بالاتر و ارگان های رهبری بالاتر، از حق کامل و تو بر خوردار است؛ ولی در محدوده اختیارات تعریف شده و به رسمیت شناخته آنها حق هیچگونه مداخله ای را ندارد. عرصه های خود مختاری و محدوده تبعیت ارگان های پائین تر از ارگان های بالاتر به این ترتیب مشخص می شوند. تشکیلات و در مجمع دوازدهگانه تقسیم گری (کنفرانس لائیکان) برنامه و سیاست و ولقیات خود را تصویب می کنند؛ مکتب اجرائی منتخب این مجمع به صورت اختیار برابر برسی از لحاظ الطمان با مصوبات عمومی تر و فرآیند تر سازمان به ارگان بالاتر می دهد؛ تصویب این مصوبات توسط ارگان بالاتر بعضی تا بحد اختیارات آن که مجمع تقسیم گری به مکتب اجرائی داده؛ و نیز یعنی به رسمیت شناختن خود مختاری این ارگان در نحوه سازماندهی اجرائی و پیشبرد مصوبات آن مجمع است.

بدین است که تشکیلات و سیاست و واقعاتی که با استفاده از خود مختاری اتخاذ و عملی می شوند نباید از سیاست و خط مشی و مصوبات عمومی تر و فرآیند تر سازمان منفرد شوند؛ اما اگر از احتمال چنین تخطی و انحراف بی هیچ مداخله گری به بهانه "نظارت" را از طرف ارگان های بالاتر توجیه نمی کنند. نقش هدایت کننده و اصلاح کننده ارگان بالاتر در این زمینه، تنها باید از طریق نقد گزارشات دوره ای ارگان پائین تر از فعالیت خود و تشکیلات های تابع انجام بگیرد.

درست در همین عرصه خود مختاری است که "دستور تشکیلاتی" و "حق و تو" ارگان بالاتر و نیز "تبعیت ارگان پائین تر از ارگان های بالاتر" به پایان می رسد و از اعتبار قانونی و سیاسی آن می افتد.

ولی در خارج از حدود خود مختاری، تبعیت از ارکان های بالاتر و حق و توی ارکان های بالاتر، اصل است ۳۸  
که با صراحت باید از آنها کنش گفت و با قاطعیت اجرائی آن کرد؛ زیرا تبعیت در این محدود و حق و توی  
با این و توی، ضامن جاری شدن تقیبات و سیاست و برنامه های مصوبه و جامع در راستای هر چه و مستقر است  
و رسیدن است برای سائر الزامات و موثر است تقیبات، و هیچ وجه مشترک با سائر الیسم بود و راست  
مبنی بر فرماندهی و تبعیت بی قید و شرط ندارد.

از مجموعه تأملاتی که صورت گرفت نتیجه می گیریم که در تشریح باید به سائر الیسم دستور است  
جائزین ارکان دستور است مجموع عموم و مباحثه و انتقاد اعضا، با حق مباحثه و انتقاد اعضا و اقتی و خود مختاری تقیبات است  
به تأثیر و بطور طبیعی به مطلق کردن تبعیت ارکان های پائین تر از ارکان های بالاتر؛ به نام شرط کردن حق و توی  
ارکان های بالاتر، به مداخله گری و نقض عمل خود مختاری ارکان پائین تر با حقوق برسمت شناخته شده اعضا  
در ابراز نظر و انتقاد منتهی می شود؛ زیرا در چنین تشریحی از سائر الیسم دستور است، سائر الیسم هیچ چیزی  
نیست مگر سائر الیسم سلسله مراتب "ارکان های بالاتر" یعنی سلسله مراتب اراده و تقیبات ارکان های  
رهبی و دیگر است؟ در خود مختاری ارکان های پائین تر در برابر اراده و تقیبات ارکان های بالاتر، و در  
حق ابراز نظر و انتقاد اعضا از ارکان های رهبی! و چون آشکار است که حتی این دیگر است با کار کرد این نوع  
سائر الیسم در تناقض است، برای حفظ دیگر است راهی جز این باقی نمی ماند که از ارکان های بالاتر و از  
ارکان های رهبی درخواست شود که "احترام" دیگر است را نگه دارند!

برای آنکه اصول تقیبات مندرج در اساسنامه سازمان ما حقیقتاً اصول سائر الیسم دستور است باشد،  
ضروری است که صرف نظر از هر سابقه و شش که نتواند اعتبار فرمول بندی های کمیون را نداشته باشد، این  
فرمول بندی تغییر نند و با وارد کردن سلسله مراتب مجمع تقیبات گری تقیبات در تعریف سائر الیسم دستور است  
و با املاهایی که در نتیجه این تغییر در فرمول های مربوط به خود مختاری تقیبات و تبعیت از ارکان های بالاتر و غیر  
لازم می شود، تقریری از سائر الیسم دستور است ارائه شود که هم با مفهوم حقیقی آن الزامات دارد، با هم شبی  
درس آموزی از تعبیرات بود و راست "فوق سائر الیسم" این مقوله است؛ و هم در عمل معانی دوام فوق  
سائر الیسم "علیرغم برسمت شناختن خود مختاری تقیباتها و علیرغم "شرکت دادن" اعضا در حیات سازمان  
را حل کنند.